

انسان و قرآن

استاد علامه حسن زاده آملی

-فهرست-

● مقدمه

● قرآن چون خداوند سبحان بی پایان ، و نور و تبیان کل شی است

● قرآن و تحدی آن

● قرآن به نظم طبیعی و سیاق عادی عربی مبین بدون اعمال اصطلاحات

صناعی با اعلام تحدی به حدی و به نحوی نازل شده است تا هیچ کس در کنار

این سفره الهی بی طعمه نماند.

● مسائل ریاضی ظل که از آن به مماس و تانژانت تعبیر می کنند، از مسجد

مدینه بیرون آمدو بدست ابوالوفاء بوزجانی رسید و از وی به همه جهان منتشر

گشت . یعنی عمل پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله در بنای دیوار مسجد مدینه

الگوی رهنمون استنباط و اختراع ظل شده است .

● کدام علم حجاب است

● قرآن و عرفان و برهان از هم جدائی ندارند

● برهان حقیقی و شهود کشفی معاضد یکدیگرند.

● طرق افتتای معارف

● گفتاری از شیخ رئیس و مولی صدرا در تایید تمسك بر برهان

- مکتوب جناب میر داماد به یکی از اهل عصرش
- موازین پنجگانه علوم و عقاید
- القرآن مادبه الله (قرآن سفره خدا است)
- تفسیر سوره عصر به بیان محقق خواجه نصیر الدین طوسی
- ادب انبیاء و اولیا علیهم السلام با حق سبحانه
- تبرک به نقل چند حدیث از غرر احادیث در درجات آیات قرآن
- رویت و تمثّل
- آیات قرآن و درجات بهشت و انسان
- بحثی قرآنی از تلفیق دو حدیث شریف در تبیین مسائل قبل
- در بیان خطاب به تعالوا
- عبادت احرار
- طرفدار و عهده دار حقوق بشر فقط قرآن مجید است
- فرق بین قرآن و فرقان
- اعتلای انسان به فهم خطاب محمدی صلی الله علیه و آله
- مقاله ای از حضرت استاد آیه الله حاج میرزا ابوالحسن رفیعی قزوینی قدس
- سره در تفسیر آله تلك آیات الكتاب الحکیم اکان للناس عجباً، الایه
- بحثی اجمالی در حروف مقطعه
- رساله شیخ رئیس در تفسیر حروف فواتح سور قرآنی
- قرآن و لیله القدر

● مقاله استاد آیه الله قزوینی در بیان ليله القدر

● نقل آراء از شرح لاميه العجم صفدى در ليله القدر

● تعريف ليله القدر به بيانى رفيع تر

● روح و روح القدس

● بحثى از روح القدس

● تبرك به نقل چند حديث از غرر احاديث در اسرار سوره قدر

● نقل بعضى از نكات علمى حول ليله القدر

● قرآن و عترت

● كتاب حجت كافى

● سخنى با ابن ابى الحديد

- ۱ -

مقدمه

حمد خداى ذوالمعارج را كه قرآن فرقان را معراج عروج انسان به سوى خود

فرستاد؛ و شرائف صلوات و نوامى بر كاتش بر بعثت بحق و رسول به خلق

خاتم النبیین ، كه سوادش افضل ليالى قدر شهودى است ، و مثال برزخ جامع

منفصل خيال مجمع غيب و شهادتش را نمودى است ، و فواد تقى نقى احدى

جمعیش اوسع اوعیه حقائق مراتب قرآن و اعظم ایام الله صعودی است ؛ و بر عترت او که هر يك لسان صدق ترجمان قرآن و احسن منازل آن است ، و بر پیروانشان که شاگردان قرآن و عبادالرحمن اند.

و بعد این رساله حامل مطالبی چند حول آیات قرآن و درجات انسان به قلم این کمترین ، حسن حسن زاده آملی است که اصل آن را به چند سال پیش از این تدوین و در بلد طیب آمل به عزیزانی تلقین نموده است ، و اینک آن را تنظیم و به نام قرآن و انسان به محضر مبارك ارباب هم عالیه تقدیم داشته است .
مرجوز فیاض علی الاطلاق اینکه آن را مادبه ای با عائده ، و مائده ای با فائده برای نفوس مستعده به اعتلای فهم خطاب محمدی صلی الله علیه و آله قرار دهد.

و هو الذی ینزل الغیث من بعد ما قنطوا و ینشر رحمته و هو الولی الحمید ^(۱).
به مناسبت روی آوردن بحث ، در اثنای این رساله از فواتح شور قرآنی اثری موثر و وجیزه ای نفیس ، در بیان حروف فواتح سور، از جناب شیخ رئیس - رضوان الله تعالی علیه - که با چند رساله دیگر، گرد آمده در يك سفینه خطی ، در تصرف راقم است و در حد آگاهی خود آن را چاپ نشده می انگارد، در این رساله نقل و درج شده است .

و نیز وجیزه ای در تفسیر سوره مبارکه عصر، به قلم محقق جناب خواجه نصیرالدین طوسی - قدس سره - که خطی آن در تصرف راقم است ، نقل شده است .

و نیز این رساله حاوی دو مقاله موجز و مفید به قلم رفیع حضرت استاد ،
حکیم متاله و فقیه جامع ، مرحوم آیه الله علامه حاج سید ابوالحسن رفیعی
قزوینی - روحی فداه - است ؛ یکی مقاله در تحقیق لیلہ القدر ؛ و دیگر در
تفسیر کریمه الر تلك آیات الكتاب الحکیم ، اکان الناس عجا (۲) الایه ، که از
نسخه دستخط مبارک آن جناب استتساخ کرده ایم ، به تفصیلی که در جایش
وصف نموده ایم . بسم الله مجریها و مرسیها (۳) .

قرآن چون خداوند سبحان بی پایان ، و نور و تبیان کل شی است

هر اثر نمودار دارائی موثر خود است ، لذا همانطور که - حق سبحانه - صمد
حقیقی ، اعنی وجود مطلق غیرمتناهی است ، کتاب او نیز حافل جوامع کلم
نوریه خارج از حد و عد و احصاء است : قل لو کان البحر مدادا لکلمات ربی
لنفد البحر قبل ان تنفذ کلمات ربی ولو جئنا بمثله مددا (۴) ولو ان ما فی الارض
من شجره اقلام و البحر یمده من بعده سبعة ابحر ما نفدت کلمات الله ان الله عزیز
حکیم (۵) .

و چنانکه الله تعالی نور کل شی است و هر چیز بدو شناخته می شود که :
الله نور السموات و الارض ، (۶) و عرفت الاشياء بالله کتاب او نیز نور و تبیان
کل شی است : فامنوا بالله و رسوله و النور الذی انزلنا ، (۷) ونزلنا عليك الكتاب
تبیاناً لكل شی و هدی و رحمه و بشری للمسلمین ، (۸) و کل شی احصیناه فی
امام مبین . (۹)

کلمه مبارکه کل شی که انکر نکراتست ، چیزی را فرو گذار نکرده است ؛ پس

چیزی نیست که قرآن تبیان آن نباشد. ولی قرآن ، در دست انسان زبان فهم ، تبیان کلی شی و زبان کلمات الله بی انتها است . این انسان زبان فهم راسخ در علم است : و الراسخون فی العلم یقولون آمنا به ،^(۱۰) لکن الراسخون فی العلم منهم و المؤمنون یؤمنون بما انزل الیک .^(۱۱)

قرآن و تحدی آن

قرآن ، حروف آن اسرار ، کلمات آن جوامع کلم ؛ آیات آن خزائن ؛ سوره های آن مدائن حکم ؛ مدخل آن باب رحمت بسم الله الرحمن الرحیم ، وقف خاص مخلوق فی احسن تقویم ، واقف آن رحمن و موقوف علیه آن انسان است الرحمن علم القرآن خلق الانسان . سبحان الله ، این کتاب عظیم امام انسان است و کل شی در آن احصاء شده است و منظوری بر حقائق کلیه الهیه و جامع حکم علمیه و عملیه است و تبیان کلمات غیر متناهی کتاب بی پایان هستی و مبین اسرار اسماء غیبی و عینی است ، بدون اینکه هیچ اصطلاحی از اصطلاحات فنون علوم را بکار برده باشد بلکه به صورت طبیعی و سیاق عرفی و عادی عربی مبین تکلم فرموده است ، و مع ذلك ، در مقام تحدی برای ابد، می فرماید: قل لئن اجتمعت الانس و الجن علی ان یاتوا بمثل هذا القرآن لایاتون بمثله ولو کان بعضهم لبعض ظهیرا؛^(۱۲) ام یقولون افتریه قل فاتوا بعشر سور مثله مفتریات و ادعوا من استطعتم من دون الله ان کنتم صادقین . فان لم یتسحبوا لکم فاعلموا انما انزل بعلم الله و ان لا اله الا هو فهل انتم مسلمون .^(۱۳) و ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فاتوا بسوره من مثله و ادعوا شهداء کم من دون الله ان کنتم

صادقین . فان لم تفعلوا ولن تفعلوا فاتقوا النار التي وقودها الناس و الحجاره

اعدت للكافرين . . (۱۴)

كان در مقام تحدی در ابتدا می فرماید: اگر انس و جن پشت به پشت هم بدهند که مثل این قرآن را بیاورند عاجزند؛ پس از آن تخفیف داده است که اگر می گویند آن را به خدا افترا بسته است ، بگو شما هم ده سوره مانند آن از این گونه مفتریات بیاورید؛ سپس تسهیل نمود و به حدی تحدی فرموده است که اگر در شکید که این کتاب را ما بر بنده خود فرو فرستادیم شما يك سوره مانند آن بیاورید و این يك سوره شامل است مثل سوره اخلاص را که پنج آیه کوتاه است ، و سوره کوثر را که چهار آیه کوتاه است .

قرآن به نظم طبیعی و سیاق عادی عربی مبین بدون اعمال اصطلاحات صناعی با اعلام تحدی به حدی و به نحوی نازل شده است تا هیچ کس در کنار این سفره الهی بی طعمه نماند.

قرآن را به صورت طبیعی و سیاق عادی عربی مبین ، بدون اعمال اصطلاحات صناعی ، با اعلام تحدی طوری نازل فرموده است تا خامل و نبیه ، و عامی و فقیه ، و بدوی و مدنی ، هر يك به مراتب خود از آن بهره برند و هیچ کس در کنار این سفره الهی بی طعمه نماند؛ چنانکه تعیین اوقات را به امارات طبیعی - اعنی امر واقعی حقیقی تکوینی - ارجاع فرموده است نه صناعی تا همه کس را بکار آید، و در عین حال به تعبیری تادیه کرده است که معجز هر ذی فن یکفن در صناعت است . فرمود: **يسئلونك عن الاهله قل هي مواقيت للناس و الحج ،**

(۱۵) لذا از عترت مروی است که الصوم للرویه و الفطر للرویه . (۱۶) مفاد آیه
اینکه ترا از هلال پرسند، بگو هلال میزان اوقات برای مردم است و حج . و
فرمود: وکلوا و اشربوا حتی یتبین لکم الخیط الابيض من الخیط الاسود من الفجر
ثم اتموا الصیام الی اللیل . (۱۷) و ملاک را صبح صادق قرار داده است که
تشخیص آن برای همه میسر است ، چنانکه از یتبین مستفاد و روایات اهل بیت
عصمت و وحی بدان ماثور است ، و تفصیل آن در دروس معرفت وقت و قبله
راقم مسطور است . و فرمود:

اقم الصلوه لدلوك الشمس الی غسق اللیل و قرآن الفجر ان قرآن الفجر كان
مشهودا . (۱۸) این کریمه ناطق مواقیت پنجگانه صلوات یومیه است که از زوال
شمس از کبد سماء تا انتصاف لیل ظهرین و عشائین را است ، و فجر صلوه
صبح را . و فرمود: و هو الذی جعل لکم النجوم لتتهتدوا بها فی ظلمات البر و
الحر . (۱۹) و فرمود:

هو الذی جعل الشمس ضیاء و القمر نورا و قدره منازل لتعلموا عدد السنین و
الحساب . (۲۰)

مسائل ریاضی ظل که از آن به مماس و تانژانت تعبیر می کنند، از مسجد مدینه
بیرون آمدو بدست ابوالوفاء بوزجانی رسید و از وی به همه جهان منتشر گشت
. یعنی عمل پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله در بنای دیوار مسجد مدینه الگویی
رهنمون استنباط و اختراع ظل شده است .

و بر این داب و منوال ، رسول اکرم صلی الله علیه و آله اوقات ظهرین را بر

مبنای امارت طبیعی ، از روی سایه دیوار مسجد مدینه به طرز بدیعی معین فرموده است که هم برای عامه مردم در تعیین اوقات ظهرین دستوری سهل التناول بوده باشد؛ و هم برای مثل ابوالوفا بوزجانی ، ریاضی دان بزرگ اسلام ، الگوی استنباط شکل ظلی گردد، و هم ملاک تقدیر ظل به اقدام و اصابع .

ما این مسائل را در رسائل و کتب ریاضی ، چون کتاب شرح زیج بهادری ، و کتاب دروس معرفت وقت و قبله ، و رساله تعیین سمت و تشخیص ظهر حقیقی مدینه منوره به اعجاز رسول الله صلی الله علیه و آله و غیرها بتفصیل بیان کرده ایم و فذلکه آن را در اینجا می نگاریم :

قبله مدینه طیبه تنها معجزه فعلی باقی رسول الله صلی الله علیه و آله است ، که بدون اعمال آلات نجومی و قواعد هیوی و یا در دست داشتن زیج و دیگر منابع طول و عرض جغرافیائی ، آن را در غایت دقت و استواء تعیین کرده است و به سوی کعبه ایستاد و فرمود: محرابی علی المیزاب .

قبله مدینه ، آنچنانکه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به سوی آن نماز خوانده است ، تا امروز به حال خود باقی است : و دانشمندان ریاضی نامور، چون ابوریحان بیرونی به قواعد ریاضی ، قبله مدینه را چنان یافتند که رسول الله صلی الله علیه و آله بدون آنها یافت ، و این ممکن نیست مگر به وحی و الهام ملکوتی .

علامه ابوریحان بیرونی در قانون مسعودی ، که مجسطی اسلامی است ، طول مکه را از ساحل اقیانوس غربی شصت و هفت درجه (۶۷) و عرض آنرا

بیست و یک درجه و بیست دقیقه (۲۰، ۲۱)، و طول مدینه را شصت و هفت درجه و سی دقیقه (۳۰، ۶۷) و عرض آن را بیست و چهار درجه (۲۴) آورده است، که مکه و مدینه تقریباً در سطح یک دایره نصف النهار قرار گرفته اند و تفاوت کمتر از ربع درجه است. و علامه ناصر خسرو علوی در سفرنامه گوید:

مدینه شهری است بر کناره صحرائی نهاده و آنجا قبله سوی جنوب افتاده است. و این هر دو دانشمند نامور اسلامی بحق سخن گفته اند و اطلسهای متاخرین و معاصرین موافق و معاضد آنان اند.

یکی از اموری که، پس از تعیین قبله مدینه به اعجاز رسول الله صلی الله علیه و آله ذکر آن اهمیت بسزا دارد تعیین وقت زوال ظهر به دستور آن حضرت است. در کتب فن، برای تعیین وقت ظهر حقیقی، طرق عدیده ذکر شده است و ما در کتاب دروس معرفت وقت و قبله چند طریق را، با اقامه براهین هندسی، ذکر کرده ایم.

اکنون سخن ما این است:

هرگاه خط زوال را، که آن را خط نصف النهار نیز گویند، در افقی به یکی از طرق تحصیل آن به دست آورده باشیم چون شاخصی پهن مثلاً تخته فلزی، بر روی آن خط و در امتداد آن باستقامت نصب کنیم تا در سطح دایره نصف النهار، یعنی در محاذات آن، قرار گیرد، ظل آن تخته فلز، از وقت طلوع شمس تا هنگام رسیدنش به این دایره در فوق الارض، به جانب مغرب بود؛ و

چون شمس به این دایره رسید، نه صفحه جانب غربی آن تخته فلز را ظل بود و نه صفحه جانب شرقی آن را، بلکه خط ظلی از او بر نفس خط زوال، اعنی خط نصف النهار، منطبق است یعنی ظل شاخص، که همان تخته فلز است، بر روی خط زوال قرار می گیرد. و چون شمس از دایره نصف النهار زایل گردد یعنی مایل گردد، صفحه جانب شرقی آن سایه افکند؛ پس هنگام انعدام ظل از صفحه جانب غربی شاخصی آنچنان، اول ظهر حقیقی بود؛ و اگر بر آن خط دیواری بنا کنند، حکم دو صفحه شرقی و غربی دیوار مانند همان دو صفحه شاخص نامبرده است که در این عمل خود دیوار شاخص خواهد بود.

بنای دیوار مسجد پیغمبر به دستور آن حضرت بود، که دیوار طرف غرب را درست محاذی دایره نصف النهار بنیان نهاد و بلندی دیوار را به اندازه قامت انسان مقرر داشت. و به بیانی که گفته ایم، هر دیوار که چنین باشد، یعنی بر خط زوال که در سطح دایره نصف النهار است بنا نهاده شود در همه فصول سال چون ظل صفحه جانب غربی آن به طرف جانب شرقی آن برگردد، و آن شئت قلت در آن هنگام که هیچیک از دو جانب غربی و شرقی آن را ظل نبود، علامت فرا رسیدن ظهر در آن وقت است. امروز هم در رصدخانه های فرهنگستان مانند گرینویچ و پاریس دیواری به آن طرز می سازند و گویند بهترین وسیله تعیین ظهر حقیقی آن است.

پس تعیین ظهر در مسجد پیغمبر بهترین طریقه بود که امروز علمای اروپا به کار می برند.

و آخر وقت ظهر را وقتی مقرر داشت که سایه برگشته برابر ارتفاع دیوار شود؛ و در این وقت ، ارتفاع خورشید از افق چهل و پنج درجه (۴۵) است ؛ و در اول تابستان ، در شهر مدینه ، آفتاب در نصف النهار فوق الراس و ارتفاع آن نود درجه (۹۰) است . این وقت که آخرین وقت فضیلت بهتر است ، درست وسط حقیقی میان ظهر و غروب است . حضرت پیغمبر آن را اصل قرار داد ، و اوقات دیگر را در مدینه و بلاد دیگر بر این اصل متفرع فرمود ، و برای همه يك حکم فرمود که چون فیی یعنی سایه به قامت شاخص شود ، آخر وقت ظهر است در همه جا و همه وقت . و آخر وقت عصر را وقتی معین فرمود که سایه دو برابر شاخص شود ، و آن وقتی است که ارتفاع خورشید از افق قریب به بیست و شش درجه (۲۶) است ، پس مقدار ارتفاع خورشید را نصف کرد و نصف آن را وقت فضیلت ظهر قرار داد و نصف باقی را هم تقریباً نصف کرد و آن را وقت فضیلت عصر قرار داد .

و رسم اهل حساب است که خالص و کامل هر چیز را اصل و مبدا قرار می دهند؛ مثلاً در اندازه گرفتن نور ، نور ماه را واحد قرار دادند در شب چهاردم که ثابت است نه شبهای دیگر ، و برای واحد وزن آب خالص مقطر اختیار کردند .

حضرت پیغمبر هم بلندترین روزها را در شهری که خورشید اول ظهر به غایت ارتفاع می رسید ، یعنی نود درجه (۹۰) ، مبدا قرار داد و روزهای دیگر و شهرهای دیگر ضابطه ندارد .

و از اینها دانسته شد که اگر در بلاد ما هم دیواری به سمت نصف النهار بسازند، سایه در اول ظهر از آن معدوم می شود در همه فصول . ولی اگر شاخص به صفت مذکور نباشد - مثلاً مخروطی منتصب بر سطح زمین باشد - در این صورت ، هر چند در هنگام رسیدن شمس به دایره نصف النهار شاخص هم در سطح آن دایره است ، ولیکن انعدام ظل آن فقط اختصاص دارد به افقی که شمس در وقت وصول به دایره نصف النهار به سمت راس آنها برسد، وگرنه هیچگاه و در هیچ افقی ظل شاخص مخروط در هنگام وصول شمس به دایره نصف النهار منعدم نمی شود بلکه به غایت قصر منتهی می گردد و دوباره به تزايد می گراید. لذا این ظل بعد از نقص را فئی می نامند که به معنی رجوع است .

ابوریحان بیرونی ، در رساله افراد المقال فی امر الظلال^(۲۱) در ترغیب و تحریص بر مراقبت ظل برای اقامه صلوات ، کلامی شریف از ابودرداء روایت کرده است که روی عن ابی الدرداء انه قال : ان شئتم لا قسمن لکم ان احب عباد الله الی الله الذین یرعون الشمس و القمر و النجوم و الاظله لذكر الله . و پس از نقل کلام ابودرداء، در بیان اظله که در ذیل گفتارش آمده ، گوید: یعنی الفئی فانه بفضل التفکر فی خلق السموات و الارض و استعماله فی التوحید و فی اوقات العباده .

اما آنکه گفته ایم عمل رسول الله در بنای دیوار، برای تعیین اوقات ظهرین از روی سایه آن دیوار، ابوالوفاء را به استنباط شکل ظلی رهنمون شده است ، در

بیان آن گوئیم :

علم مثلثات متداول امروز مبتنی بر جیب و ظل است . جیب را سینوس \sinus و ظل را تانژانت $Tanqente$ گویند که اساس آن از علمای اسلام است ، یعنی جیب و ظل را اینان اختراع کرده اند. پیش از اسلام ، یونانیان برای حل مسائل نجومی ، که احتیاج شدید به مثلثات دارد، شکل دیگر معروف به شکل طاع را به کار می بردند که هم در مسطحات به کار می آید و هم در کره ؛ و کتاب عمده ای که در آن نوشته شده است کتاب اکرمانالاعوس است . راقم آن را يك دوره تدریس کرده است و با چند نسخه مخطوط تصحیح و يك دوره شرح نموده است . مانالاعوس از ریاضیدانان نامور یونان است که قبل از میلاد مسیح علیه السلام می زیست . چون عمل به این شکل در مسائل نجومی مشکل بود، به تفصیلی که در دروس معرفت وقت و قبله بیان نموده ایم ، متاخرین دو شکل مغنی و ظلی استنباط و اختراع کرده اند که هر دو مغنی از قطاع اند. هر فرمول که در آن سینوس به کار می رود شکل مغنی و فروع آن است ؛ و هر فرمول که در آن تانژانت به کار می رود شکل ظلی و فروع آن است . و در حقیقت ، علم مثلثات را ابو نصر بن عراق و ابوالوفاء بوزجانی بنیان نهاده اند. شکل ظلی ، یعنی نسبت میان ظل و زاویه ، را ابوالوفاء بوزجانی از حکم شرعی و دستور پیغمبر صلی الله علیه و آله درباره اوقات نماز ظهر و عصر استنباط کرد؛ و چنانکه تقدیم داشته ایم ، چون آن حضرت در مدینه بنای مسجد

فرمود، دیوار طرف غرب را درست مطابق خط نصف النهار از شمال به جنوب بنیان نهاد و بلندی دیوار را به اندازه قامت انسان مقرر داشت . دیوار مسجد مدینه هنگام ظهر سایه نداشت ؛ چون زوال می شد، سایه از طرف شرقی دیوار در پایه آن ظاهر می شد. آن حضرت پدید آمدن سایه را علامت وقت نماز قرار داد که چون مردم در مسجد سایه های دیوار ملاحظه کردند نماز ظهر به جای آوردند. و هرگاه ساعتی چند از زوال بگذرد، سایه بتدریج بیشتر می شود تا به اندازه بلندی دیوار گردد، یعنی به قدر قامت انسان که به اندازه هفت پاست .

از پایه دیوار تا هفت پا اندازه می کردند، چون سایه به آن اندازه می رسید هنگام نماز عصر بود، چون پیغمبر صلی الله علیه و آله دستور فرمود هرگاه سایه به اندازه قامت دیوار شود نماز عصر کنند.

ابوالوفاء متنبه شد که پیغمبر صلی الله علیه و آله به حساب وسط و معدل ، زمان مابین ظهر و غروب آفتاب را به دو نصف بخش کرده است : يك نيمه آن از ظهر است تا وقتی که سایه به اندازه شاخص شود، و نيمه ديگر از آن وقت که سایه به اندازه شاخص شود تا غروب ، و آن را به نماز عصر تخصیص داد. و نیز دریافت که هرگاه سایه شاخص به اندازه شاخص شود فاصله از ظهر تا غروب ، نصف شده است . عین دستور پیغمبر صلی الله علیه و آله را در ارتباط میان ظل و زاویه به کار برد.

قامت شاخص ، که بلندی دیوار مسجد رسول صلی الله علیه و آله است ، در

حقیقت ، شعاع دایره ، مثلثاتی است که خطوط مثلثاتی را به قیاس به آن می
سنجند، و امروز آن را يك واحد فرض می کنند، و در کتب اسلامی شعاع را
شصت درجه می گرفتند.

هرگاه سایه مساوی قامت شود، یعنی طول ظل به اندازه شعاع دایره گردد دلیل
آن است که زاویه و قوس مقابل آن چهل و پنج درجه (۴۵) شده است ؛ و چهل
و پنج درجه نصف قوس نود درجه (۹۰) است که از افق مغرب ، یعنی جای
غروب آفتاب ، تا وسط آسمان تصور می شود.

بعضی تعجب می کنند از این که خط مماس مثلثاتی را مسلمانان ظل نامیدند،
چون سر آن را نمی دانند؛ و از آنچه گفتیم علت آن آشکار گشت که اصلا ظل
بود که علمای ریاضی را متنبه به فایده این خط کرد و همان نام اصلی را بر آن
نهادند و به کار بردند؛ و اروپائیان از آن به مماس تعبیر می کنند، چون ظل
برای آنها مفهوم مناسبی ندارد و ریشه پیدایش آن را نمی دانند.

باری از مسجد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سایه دیوار آن ، یعنی
تانژانت که مساوی شعاع کره گردد، خواص ظل استنباط کردند و جداولی برای
ظل و جیب مرتب ساختند تا مقدار زوایا را در مقابل هر جیب و ظل بدانند.
جداول مثلثاتی که اسلامیان به کار می بردند از قوس و زاویه صفر درجه تا
نود درجه ، دقیقه به دقیقه با مقدار حقیقی جیب و ظل ترتیب یافته بوده اند و
هنوز آن جداول در زیجات سابق به کار می آیند، تا زمانی که لگاریتم اختراع
شد اروپائیان آن جداول را با لگاریتم مرتب ساختند، و اکنون در دست مردم

متداول است .

پس معلوم شده است که ظل از مسجد مدینه بیرون آمد و به دست ابوالوفاء رسید و از وی به همه جهان منتشر گشت اروپائیان ابوالوفاء را به همین شکل ظلّی می شناسند.

و از آنچه معروض داشته ایم علت تقسیم ظل به اقدام نیز معلوم شده است ؛ یعنی اینکه در کتب ریاضی نجومی اجزای مقیاس را به هفت قسم یا به شش قسم و نیم تقسیم می کنند و آن اقسام را اقدام می گویند و ظل آن را ظل اقدام ، علت آن این است که هرگاه کسی بخواهد معلوم کند که ظل هر شی مثل آن شده است یا نه ، ظل قامت خود را معتبر دارد، و طول شخص معتدل القامه شش قدم و نیم تا هفت قدم است ، و دانستی که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله بلندی دیوار مسجد را برای تعیین اوقات به اندازه قامت انسان مقرر داشت .

از تبدیل ظل به مماس اولاً، و از تغییر دادن غربیها کلمه ظل را به واژه تانزانّت لغت فرانسه ثانیاً، موجب شده است که ظل و مسائل آن را از غرب بدانند؛ و حال آنکه معلوم شده است که اصل مسائل ریاضی ظل از مسجد مدینه بیرون آمد و به دست ابوالوفاء رسید و از وی به همه جهان منتشر گشت ؛ یعنی عمل پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله در بنای مسجد مدینه الگویی رهنمون استتباط و اختراع ظل شده است .

کدام علم حجاب است

به موضوع بحث برگردیم . سخن در این بود که قرآن کریم به هیئت طبیعی و

فطری و صورت عادی عربی مبین ، بدون به کار بردن هیچ گونه اصطلاحات
صناعات علوم ، طوری نازل شده است تا کسی در کنار این سفره الهی بی
طعمه نماند، خداوند سبحان فرمود: **و ما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه ، (۲۲)**
و خود همین اصطلاحات آکنده حجاب قلب است ، چه اینکه **الامر کما هو لا**
یتجلی الا فی القلب المجلو الفارغ عن النقوش . و يك وجه معنی آنکه گفته اند:
العلم حجاب الله الاکبر همین است بخصوص اگر خود این اصطلاحات مترکم
منظور اصلی دارنده آنها باشد، و به کلام شیخ اجل ابن سینا در فصل پنجم از
نمط مقامات العارفین از کتاب اشارات : **العارف یرید الحق الاول لالشی غیره و**
لا یوثر شیئا علی عرفانه ، و کاملتر از آن ، در فصل بیستم آن فرماید: **من أثر**
العرفان للعرفان فقد قال بالثانی و من وجد العرفان کانه لا یجده بل یجد المعروف
به فقد خاض لجه الوصول .

در اول گوید: عارف خواهان حق اول است نه برای چیزی جز او، و هیچ چیز
را بر شناخت وی بر نمی گزیند، و در دوم گوید هر کس عرفان را برای
عرفان برگزیند یعنی شناخت را برای شناخت برگزیند، قائل به ثانی شده است ،
یعنی **مشارك** است که دویی گفته است و دوبین است ؛ و هر کس عرفان را
یافت که گویی آن را نیافت بلکه معروف را، یعنی حق اول ، را یافت ، اینچنین
کس خوض در لجه وصول نموده است .

لجه وسط و دل دریا را گویند. و این اصطلاحات انباشته به نام علم است که
رهزن است ، نه آن علمی که لسان نبوت فرموده است : **العلم نور یقذفه الله فی**

قلب من یشاء . و همین علم رهزن است که فرموده اند تیغ در کف زنگی مست
افتد آن نکند که علم در دست ناکس کند. نعوذ بالله من شرور انفسنا و من سیئات
اعمالنا .

دفتر دل ، که یکی از آثار منظوم راقم است ، در این مقام گوید:

علوم اصطلاحی نعمت اوست

ولی بی سوز عشقش نعمت اوست

ترا انبار الفاظ و عبارات

چه حاصل می دهد غیر خسارات

چو نبود نور علم یقذف الله

چه انباری ز الفاظ و چه از گاه

گل اندامی و جانن گند نازار

ز بوی گند ناخلقى در آزار

بکن از بیخ و از بن گند نارا

مرنجان اینهمه خلق خدا را

گمانت اینکه با خرج عبارات

بکر و فر و ایماء و اشارات

سوار رفرفستی و براقی

ورم کردی و پنداری که چاقی

بدرا خواجه از کبر و ریائی

گدائی کن که یابی کبریائی

در این درگه دل بشکسته باید

تن خسته دهان بسته باید

صاحب فصوص الحکم در فص عزیری آن گوید:

و لما كانت الانبياء صلوات الله عليهم لا تاخذ علومها الا من الوحي الخاص

الالهى فقلوبهم ساذجه من النظر العقلى لعلمهم بقصور العقل من حيث نظره

الفكرى عن ادراك الامور على ماهى عليه .

یعنی چون علوم انبیاء - صلوات الله عليهم - از وحی خاص الهی ماخوذ است

، قلوب ایشان از نظر عقلی ساذج است ، یعنی ساده و بی رنگ از آن است ؛

چه آنان عالم اند که عقل از راه نظر فکری قاصر از ادراک امور آنچنانکه

هستند می باشد.

قرآن و عرفان و برهان از هم جدائی ندارند

مفاد این سخن نه این است که نظر عقلی باطل و کسب علوم عقلی ناصواب و

برهان ناتمام است ؛ چه اینکه خود قرآن کریم ، که مهمترین منطق وحی است ،

فهم حقایقش را گاهی اضافه به دانشمندان فرمود، و گاهی به خردمندان ، و

گاهی به اندیشمندان ، و گاهی به صاحب‌دلان و نظایر آنان و فرمود: **ویری الذین اوتوا العلم الذی انزل الیک من ربک هو الحق** .^(۲۳) و فرمود: انا انزلناه قرآنا عربیا لعلکم تعقلون .^(۲۴) و فرمود: كذلك نفضل الایات لقوم یتفکرون .^(۲۵) و فرمود: افلا یتدبرون القرآن ام علی قلوب افعالها .^(۲۶) و آیات بسیار دیگر از قبیل هر یک اینها.

غرض اینکه هر کس حظ او در علوم اوفر و بهره وی از آنها بیشتر است ، نصیب او از قرآن بیشتر است ؛ که کتاب عقل و علم و فکر است ؛ و حاشا که قرآن و عرفان و برهان از هم جدایی داشته باشند.

صدر‌المتالهین ، در آغاز فصل دوم باب ششم نفس اسفار^(۲۷) که پس از اقامه براهین بر تجرد نفس ناطقه در فصل قبل آن ، این فصل را در نقل ادله سمعیه از آیات و روایات عنوان کرده است فرموده است :

فلنذکر ادله سمعیه لهذا المطلب حتی یعلم ان الشرع و العقل متطابقان فی هذه المساله کما فی سائر الحکمیات و حاشی الشریعه الحقه الالهیه البیضاء ان تكون احکامها مصادمه للمعارف الیقینیة الضروریة و تبا لفسفه تكون قوانینها غیر مطابقه للکتاب و السنه .^(۲۸)

یعنی چون در این مطلب ، که اثبات تجرد نفس ناطقه انسانی است ، چند برهان عقلی در فصل سابق آورده ایم ، در این فصل چند دلیل سمعی از آیات و روایات ذکر کنیم تا دانسته شود که عقل و شرع در این مسئله تجرد نفس ، مانند دیگر مسائل حکمیة ، با هم متطابق اند و از هم جدایی ندارند؛ و حاشا که

شریعت حقه الهیه ، که خورشید درخشان است ، احکام آن مصادم معارف یقینیه
ضروریه باشند. و هلاک بر آن فلسفه ای که قوانین آن مطابق کتاب و سنت
نیست !

صاحب فتوحات مکیه ، در آخر باب دوازدهم آن در بیان کریمه و ان من شیئی
الا یسبح بحمده .^(۲۹) می فرماید: و نحن زدنا مع الایمان بالاخبار الکشف .
^(۳۰) و صاحب اسفار، در فصل شانزدهم موقف هشتم الهیات آن در بیان آن می
فرماید:

و نحن بحمدالله عرفنا ذلك بالبرهان و الایمان جمیعا .^(۳۱)

و نیز آخرین فصل الهیات اسفار در توفیق بین شریعت و حکمت ، در دوام
فیض - باری تعالی - و حدوث عالم ، عنوان شده است و چنین آمده است :
فصل فی طریق التوفیق بین الشریعه و الحکمه فی دوام فیض الباری و حدوث
العالم ، قد اشرنا مرارا ان الحکمه غیر مخالفه للشرایع الحقه الالهیه بل المقصود
منهما شی واحد، هی معرفه الحق الاول و صفاته و افعاله ؛ و هذه تحصل تاره
بطریق الوحی و الرساله فتسمى بالنبوه و تاره بطریق السلوک و الکسب فتسمى
بالحکمه او الولایه . و انما یقول بمخالفتهما فی المقصود من لا معرفه له بتطبیق
الخطایات الشرعیه علی البراهین الحکمیة ، و لا یقدر علی ذلك الا موید من
عندالله کامل فی العلوم الحکمیة مطلع علی الاسرار النبویه .

یعنی شریعت و حکمت در دوام فیض باری ، که امساک فیض از فیاض علی
الاطلاق مطلقا محال است ، و در اینکه عالم حادث به حدوث زمانی است موافق

هم اند؛ و بارها اشاره نموده ایم که حکمت مخالف با شرایع حقه الهیه نیست ، بلکه مقصود از هر دو يك چیز است که معرفت حق - تعالی - و صفات و افعال اوست . و این معرفت حاصل به طریق وحی و رسالت موسوم به نبوت است ، و بطریق سلوک و کسب مسمای به حکمت یا ولایت است . و آن کسی قایل به مخالفت حکمت با شرایع حقه الهیه در معنی و مقصود است که معرفت به تطبیق خطابات شرعیه بر براهین حکمیه ندارد؛ و قادر بر این تطبیق نیست مگر کسی که موید من عندالله و کامل در علوم حکمیه و مطلع بر اسرار نبویه است .

و چنانکه خود آن جناب فرموده اند، در چندین جای دیگر اسفاره متعرض همین مطلب شده است ، و ما بتفصیل در کتاب عرفان و حکمت متعالیه نقل و بحث نموده ایم . غرض اینکه قلم در طرد معرفت فکری زدن و خط بطلان به منشورات براهین عقلی کشیدن ، و دین الهی و فلسفه الهی را جدای از هم داشتن و پنداشتن ستمی بس بزرگ است ؛ و در عین حال ، تمیزبین دونحو ارتزاق لاکلوا من فوقهم و من تحت ارجلهم .^(۳۲) را ندادن سخنی سخت سست است . هیچ گاه بشر نمی تواند از منطق و برهان بی نیاز باشد چنانکه از وحی و رسالت و بالاخره اگر عارف بخواهد فرضا یکی از مطالب فلسفی را رد کند، باید با دلیل رد کند و دلیل خود فلسفه است . اولیای دین ما علیهم السلام در مقام احتجاج و استدلال ، به طریق فکر و نظر اقدام می فرمودند؛ چنانکه احتجاج شیخ اجل طبرسی قدس سره و نیز احتجاج بحار در این مطلب سند زنده اند.

بلکه خود قرآن مجید حجتی گویا در این موضوع است ، کما لا یخفی علی اهلہ .
مبنای پیشرفت عقل و هشدار ی بشر به احتجاج و استدلال است که به سه قسم
برهان و خطابه و جدال احسن تقسیم می شود، چنانکه قرآن کریم بدانها ناطق
است که ادع الی سبیل ربک بالحکمہ و الموعظه الحسنه و جادلهم بالتی هی
احسن ... (۳۳)

برهان حقیقی و شهود کشفی معاضد یکدیگرند.

روش صدر المتالهین در اسفار این است که کلمات مستفاد از کشف و شهود
مشایخ اهل عرفان را مبرهن فرماید؛ چه آن جناب بر این عقیدت خود سخت
راسخ است که برهان حقیقی با شهود کشفی مخالفت ندارد، و مکاشفات این اکابر
همه برهانی است ، و برهان و کشف معاضد یکدیگرند، و چنانکه در آخر فصل
بیست و ششم علم کلی اسفار (۳۴) فرماید:

ایاک و ان تظن یفطانتک البتراء ان مقاصد هولاء القوم من اکابر العرفاء و
اصطلاحاتهم و کلماتهم المرموزه خالیه عن البرهان من قبیل المجازفات التخمینیه
او التخیلات الشعریه ، حاشاهم عن ذلك و عدم تطبیق کلامهم علی القوانین
الصحیحه البرهانیه و المقدمات بتلك القوانین ، و الا فمرتبہ مکاشفاتهم فوق مرتبه
البراهین فی افاده الیقین ، بل البرهان هو سبیل المشاهده فی الاشیاء التی یکون
لها سبب اذا لسبب برهان علی ذی السبب ، و قد تقرر عندهم ان العلم الیقینی
بذوات الاسباب لا یحصل الا من جهه العلم باسبابها فاذا کان هذا هكذا فکیف
یسوغ کون مقتضی البرهان فقد کذبوک بالمشاهده معناه ان تکذبهم بما سمیت

برهانا، و الا فالبرهان الحقيقي لا يخالف الشهود الكشفي .

می فرماید که مبدا به بینش کوتاهت گمان بری که مقاصد و اصطلاحات و کلمات مرموز اکابر اهل عرفان خالی از برهان و از قبیل گزافهای تخمینی و تخیلات شعری است ؛ این اکابر از چنین پندار بیرون اند. عدم تطبیق کلامشان بر قوانین صحیح برهانی و مقدمات حق حکمی ناشی از قصور ناظران و قلت شعورشان به فهم کلمات آنان و ضعف احاطه ایشان بدان قوانین است ؛ وگرنه مرتبه مکاشفه آنان در افاده یقین فوق مرتبه براهین است . بلکه برهان در اشیایی که سبب دارند سبیل مشاهده است زیرا که سبب برهان ذی سبب است . و در نزد ارباب حکمت مقرر است که علم یقینی به اموری که سبب دارند حاصل نمی شود مگر از جهت علم به سبب آنها. پس چگونه روا بود که مقتضی برهان مخالف موجب مشاهده باشد؛ و اینکه در کلام بعضی آمده است که اگر عارفان را به برهان تکذیب کنی آنان تو را مشاهده تکذیب می کنند، معنی آن این است که اگر بدانچه اسم برهان بر آن نهادی آنان را تکذیب کنی یعنی اینکه نام برهان بر او نهادی ، در حقیقت برهان نیست ، وگرنه برهان حقیقی مخالف شهود کشفی نیست .

آنکه از آخرین فصل الهیات اسفار نقل کرده ایم که معرفت حق تعالی - و صفات و افعال او یا به طریق وحی و رسالت موسوم به نبوت است و یا به طریق سلوک و کسب مسمای به حکمت و ولایت است ، قاضی نور الله شهید در اول مجلس ششم کتاب مجالس المومنین ، بر همین منوال منصفانه و عادلانه

فرماید:

تحصیل یقین به مطالب حقیقیه ، که حکمت عبارت از آن است ، یا به نظر و استدلال حاصل می شود - چنانکه طریقه اهل نظر است و ایشان را علما و حکما می خوانند - یا به طریق و استکمال - چنانکه شیوه اهل فقر است - و ایشان را عرفا و اولیا نامند.

و اگر چه هر دو طایفه بحقیقت حکمانند، لیکن این طایفه ثانیه ، چون به محض موهبت ربانی فایز به درجه کمال شده اند و از مکتبخانه و **علمناه من لدنا علما** .^(۳۵) سبق گرفته اند و در طریق ایشان اشواک شکوک و غوایل اوهام کمتر است ، اشرف و اعلی باشند و به وراثت انبیا، که صفوت خلائق اند، اقرب و اولی خواهند بود؛ و هر دو طریق در نهایت وصول سر به هم باز می آورد و الیه يرجع الامر کله ^(۳۶) ...

و میان محققان هر دو طریق هیچ خلاف نیست . چنانچه منقول است که شیخ عارف محقق شیخ ابو سعید ابوالخیر را با قدوه الحکماء و المتأخرین ، شیخ ابو علی سینا - قدس الله روحهما - اتفاق صحبتی شد، بعد از انقضای آن ، یکی گفت آنچه او می داند ما می بینیم ، و دیگری گفت : آنچه او می بیند ما می دانیم .

و هیچ يك از حکما انکار این طریق ننموده اند، بلکه اثبات آن کرده ؛ چنانکه ارسطاطالیس می گوید: **هذه الاقوال المتداوله كالسلم نحو المرتبه المطلوبه فمن اراد ان يحصلها فليحصل لنفسه فطره اخرى** .

و افلاطون الهی فرمود: قد تحقق لی الوف من المسائل ليس لی علیها برهان ، و
شیخ ابوعلی در مقامات العارفين گوید: فمن احب ان يتعرفها فليتدرج الي ان
يصير من اهل المشاهده دون المشافهه ، و من الواصلين الي العين دون السامعين
للاثر .

این بود آنچه که خواستیم از قاضی نقل کنیم . پس طریق اکتساب معارف یا
برهان نظری است و یا عیان کشفی . و باز، به عنوان مزید بصیرت ، گفتاری
را که در انه الحق عنوان کرده ایم در اینجا می آوریم :

طرق افتتای معارف

تحصیل معرفت صحیح در مرقومات و زبر فریفین به دو طریق بیان شده است
: یکی طریق برهان نظری ، و دیگر طریق عیان کشفی .

اهل تحقیق در بسیاری از موارد تصریح به عدم کفایت نظری کرده اند - که
سبیل علوم معرفت طوری و رای طور عقل نظری است - و به نظم و نثر بر
آن حرفها دارند که ترك تعرض بدانها را اولی دیده ایم . محیی الدین عربی در
فص آدمی فصوص الحكم گوید:

و هذا لا يعرفه عقل بطريق نظر فكري بل هذا الفن من الادراك لا يكون الا عن
كشف الهی .

قیصری در شرح گوید:

فان ادراكه يحتاج الي نور رباني يرفع الحجب عن القلب و يحد بصره فيراه
القلب بذلك النور بل يكشف جميع الحقائق الكونيه و الالهيه . و اما العقل بطريق

النظر الفكري و ترتيب المقدمات و الاشكال القياسيه فلا يمكن ان يعرف من هذا الحقائق شيئاً لانها لا تفيد الا اثبات الامور الخارجه عنها اللازمه اياها لزوما غير بين . و الاقوال الشارحه لابد و ان يكون اجزاوها معلومه قبلها ان كان المحدود مركبا و الكلام فيها كالكلام في الاول ؛ و ان كان بسيطا لا جزء له في العقل و لا في الخارج فلا يمكن تعريفه الا باللوازم البينه ، فالحقائق على حالها مجهوله ؛ فمتى توجه العقل النظري الى معرفتها من غير تطهير المحل من الريون الحاجبه اياها عن ادراكها كما هي يقع في تيه الحيره و ببداء الظلمه و يخبط خبطه عشواء و اكثر من اخذت الفطانه بيده و ادرك المعقولات من وراء الحجاب لغايه الذكاء وقوه الفطنه من الحكماء زعم انه ادركها على ماهي عليه و لما تنبه في آخر امره اعترف بالعجز و القصور .

اين كلام قيصرى اجمال گفتار صدرالدين قونوى در اين موضوع است ابن فنارى بتفصيل در فصل سوم مصباح الانس شرح مفتاح الغيب قونوى ، آورده است كه به نه وجه استدلال کرده است كه معرفت اشياء آنچنان كه در واقع هستند با ادله نظريه متعذر است . و نتيجه اينكه چون تحصيل معرفت صحيح يا به طريق برهان نظرى است و يا به طريق عيان كشفى و طريق نظرى از خلل صافى نيست ، پس طريق دوم متعين است كه با توجه به حق - تعالى - و مراقبت كامل و تعريه و التجاى تام و تفرغ قلب بكلى از جميع تعلقات ، آن هم در تحت تدبير و ارشاد كاملانى مكمّل كه واقف منازل اند چون انبيا و وارثان به حق آنان ، صورت پذير است . آن وجوه نه گانه به اين بيان است :

۱ - احكام نظری تابع مدارك است ، و مدارك تابع توجهات مدرکین است که به حسب تفاوت مدرکین تفاوت می یابد؛ و این توجهها تابع مقاصد است ، و مقاصد تابع عقاید و عواید است ؛ و این عقاید و عواید تجلیات اسمائیه اند که به حسب استعدادات قوایل تعیین می یابند، زیرا که اصل تجلیات از يك چشمه یکتاست که هیچ تعدد در آن نیست و به حسب ذاتش اختلاف ندارد بلکه به اختلاف قوایل در قابلیتشان به حکم مراتب و مواطن و اوقات و احوال و امزجه و صفاتشان و همچنین به حسب احكام احوال و سائط وجودشان اختلاف می یابند، چنانکه يك شی مبصر به اختلاف قوای مبصره به حسب قرب و بعد و لطافت و کثافت و تلون و شفیف ، متعدد می نماید.

۲ - اختلاف آرای متناقضه و عدم قدرت رای بر ابطال دلیل رای دیگر خود دلیل است که تعویل و اعتماد بر رای آن نیز نشاید، با اینکه یکی از دو رای قطعا باطل است ؛ پس این احتمال بطلان در هر دلیل نظری جاری است .

۳ - چه بسا که ناظر مدتی دراز بر نظر خود تعویل و اعتماد دارد، سپس خود او یا دیگری بعد از او بر خلل نظرش اطلاع می یابد که از آن نظر بر می گردد؛ پس این احتمال در هر نظر، خواه نظری که سبب تعویل است و خواه نظری که سبب رجوع است ، می رود، پس مطلقا اتکال و اعتماد بر هیچیک از دو نظر تعویل و رجوع را نشاید.

۴ - هر صاحب رای نظری به قوه فکریه جزئییه خودش در آن نظر می افکند و در جای خود مقرر است که شی یعنی مدرک ، ادراك نمی کند مگر آنی را که

با او مناسب است ؛ پس فکر جزئی ادراک نمی کند مگر جزئی مثل خود را، و حال اینکه حقایق در حضرت علمیه کلیاتی است که فکر جزئی به نحوه تعیین آن حقایق در حضرت علمیه نمی رسد و آنها را آن چنان که هستند ادراک نمی کند.

۵ - می بینیم که کسی اعتقاد به چیزی دارد که برای او امکان ندارد اقامه برهان بر اعتقادش بنماید؛ و هر چند مشککین در اعتقادش تشکیک کنند که قادر بر دفع آنها نباشد، هرگز از اعتقادش درست بر نمی دارد؛ پس حالش در این اعتقاد مثل حال ادواق است که آنچه بر ایشان به طریق تلقی حاصل شده است قابل شك و تردید نیست . و چون کسی تابع دلیل مشکک نیست و پیروی از شك شکاکان نمی کند و به خلاف شك و رای آنان معتقد است ، این احتمال در همه معارفی که برای اهل ادواق به طریق تلقی حاصل می گردد جاری است .

۶ - حقایق اشیاء در حضرت علمیه بسیط اند، یعنی وجودی احدی دارند، و ما آنها را آنچنان که تعیین وجودی آنهاست نمی توانیم ادراک کنیم مگر از حیث احدیی خودمان یعنی از حیث احدیت ادراکی خودمان ؛ و حال اینکه این ادراک از حیث احدیت ما، یعنی ادراک ادی ، برای ما متعذر است ، زیرا که ادراک ما از احکام کثرت خالی نیست ، به علت اینکه ما چیزی را نمی دانیم مگر از حیث انصاف اعیان ما به وجود و از حیث قیام حیات و علم به ما و از حیث ارتفاع موانع حایل بین ما و بین آنچه که ادراک آن مرام و مقصود ماست ؛ و این امور که بر شمردیم اقل اموری است که ادراک حقایق بسیط احدی بدانها توقف دارد، و حال اینکه همین اقل امور خود جمعیت کثیر است و خیلی است ؛ لذا حصول

وصف احدیت و بساطت برای ما و برای ادراک ما متعذر است ، و آن حقایق متعین احدی را باید موجودی احدی ادراک کند، یعنی بسیط را ادراک نمی کند مگر بسیط.

پس ما از حقایق جز صفات آنها را از آن حیث که صفات اند، نمی دانیم ، نه اینکه حقایق آنها را بدانیم چنانکه شیخ رئیس بدین سخن اعتراف دارد؛ و حال اینکه صفات حقایق به حسب قرب و بعد متعدد و متفاوت اند. و نیز از همین جهت ، علوم انسانها متفاوت است . پس نتیجه اینکه علم به حقایق متعذر است مگر از وجهی خاص که بواسطه ارتفاع حکم نسب و قبود کونیه از عارف در حال تحقق او به مقام کنت سمعه و بصره صورت پذیرد.

۷ - این دلیل موید وجه ششم است ، و آن اینکه اهل میزان همگی اعتراف دارند که بسایط را حد نیست ، و رسم معرف کنه حقیقت نیست و معرفت مرکب فرع معرفت بسایط است ، زیرا هر مرکبی در وجود ذهنی و خارجی به حسب ترکیبش ، منحل به بسایط می شود؛ و چون معرفت مرکب موقوف بر معرفت بسیط است و معرفت به موقوف علیه ، یعنی بسیط، حاصل نشود معرفت موقوف ، یعنی مرکب ، هم حاصل نمی شود، پس نتیجه اینکه علم به حقایق اصلا حاصل نمی شود.

۸ - اقرب حقایق به انسان خود انسان است ، و حال اینکه به کنه خود نمی رسد تا چه رسد به دیگری .

۹ - اعرف حقایق جوهریه در نزد اهل نظر، که آن را به حقیقت برای تمثیل

حقیقت جوهریه تعیین کرده اند، حقیقت انسان است ؛ و در تعریف او گفته اند:
انسان حوان ناطق است ، و حیوان را تعریف کرده اند که جسم نامی متحرك به
اراده است ، و جسم را تعریف کرده اند که جوهر قابل ابعاد ثلاثه متقاطع بر
قوائم است ؛ و حال اینکه در این تعریفات از چند وجه شك روی می آورد:
اول در جنس بودن جوهر برای جسم .

دوم اینکه قبول ابعاد مذکور بالفعل در کره تحقق نمی یابد، و بالقوه بر هیولای
فقط هم صادق است .

سوم اینکه نمو در سن شیخوخت وجود ندارد زیرا که ذبول منافی آن است .
چهارم اینکه حساس و متحرك به اراده دو فصل انسان نیستند، زیرا که فصل
قریب تعدد بردار نیست ، و اهل نظر بدین اعتراف دارند، پس فصل آن معلوم
نیست .

پنجم اینکه ناطق به معنی مدرك کلیات ، یعنی معقولات است ؛ پس ناطق صفت
روح مابین حیوان است ، پس چگونه بر حیوان حمل می شود؟

ششم اینکه چگونه ماهیت انسان از دو حقیقت متباین ، یکی روح و دیگری جسم
، ترکیب شده است ؟ و تشبث به حدیث عشق و تدبیر بین روح و جسم از تعشق
به حدیث و سوء تدبیر است . یعنی آن که سخن از عشق جسم و روح به میان

می آورد تا بدین سخن ترکیب بین آندو را اثبات کند عشق به حدیث دارد و
دوست دارد که حرفی بزند وگرنه حدیث عشق بین روح و جسم مثبت مدعی

نیست و این سخن از سوء تدبیر و بداندیشی است ؛ زیرا انسان را صورت

احدیت حقیقیه است ، یعنی صورت وحدانی و هویت واحده دارد، و این گونه معانی اضافی چون ابوت و ملك اند که اضافه بین متضایفین ، مثلا جسم و روح ، مفید چنین صورت وحدانی نیست .

هفتم اینکه اگر حیوان جنس و ناطق فصل در خارج تحقق نیابند، حمل آن دو بر یکدیگر نشاید؛ و اگر نه حیوان در خارج تحقق داشته باشد و نه ناطق ، پس چگونه انسان در خارج تحقق می یابد؟ و باید حیوان ناطق ، بنابر فرض عدم وجود خارجیشان ، از معقولات ثانیه باشند، و حال اینکه هیچیک از اهل نظر قایل بدان نیست ؛ چگونه باید آن دو را از معقولات ثانیه دانست و حال اینکه عبارت از جسم و روح مخصوص خارجی اند.

هشتم از شکوک اینکه در تمثیل به حقیقت انسانیه ، اهل نظر گفتند حقیقت شی آن است که شی بدان تحقق می یابد: اگر مراد از این حقیقت آنی است که ما آن را تصور می کنیم ، باید تصور شی بنابر این فرض سبب تحقق و وجود شی باشد؛ و اگر مراد از این حقیقت آنی است که ما آن را تصدیق می کنیم ، تصدیق بعد از تحقق شی است و سبب تصدیق قبل از تصدیق است ؛ و اگر مراد از این حقیقت آنی است که ما محقق آنیم ، بنابر این وجه حقیقت واحده ای به حسب خارج در هر فردی متحقق است نه به طور تعدد و توزع ؛ و حال اینکه شرکت خارجی بدون تعدد و توزع ممتنع است و احدی هم قایل به تعدد و توزع حقیقت واحده در خارج به حسب افراد نیست . پس امر حقیقت شی چگونه است ؟ این بود ادله نه گانه ای که در عدم اعتماد بر مبانی اهل نظر گفته شده است و

ما نقل به ترجمه کرده ایم و فعلا از ورود در رد و ایراد و نقض و ابرام آنها اعراض می کنیم . ولی سخن در این است که اقامه دلیل بر رد مبانی علوم نظریه با سلاح دلیل به جنگ دلیل رفتن است ؛ و دلیل خود فلسفه است ؛ و چنانکه گفته ایم ، جامعه بشری با برهان و استدلال به سوی کمال ارتقا می یابد؛ و این برهان و استدلال فلسفه الهی است که عین صواب است و سیرت حسنه سفرای الهی ، که معلمان و مربیان واقعی بشرند، بوده و هست ؛ و قرآن کریم به بینه و برهان دعوت می فرماید: **ءاله مع الله قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین ، (۳۷) لیهلک من هلك عن بینه و یحیی من حی عن بینه ، (۳۸) ادع الی سبیل ربک بالحکمہ و الموعظہ الحسنه و جادلهم بالتی هی احسن . (۳۹)**

امیر علیه السلام فرمود: **فبعث فیهم رسله و واتر الیهم انبیائہ لیستادوهم میثاق فطرته و یذکروهم منسی نعمته و یحتجوا علیهم بالتبلیغ و یتثیروا لهم دفائن العقول (۴۰)** .

امام صادق علیه السلام در آخر توحید مفضل ارسطو را به بزرگی یاد می کند که وی مردم را از وحدت صنع و تقدیر و تدبیر نظام احسن عالم به وحدت صانع مقدر مدبر آن رهبری کرده است .

و قد کان من القدماء طائفه انکروا العمد و التدبیر فی الاشیاء و زعموا ان کونها بالعرض و الاتفاق و کان مما احتجوا به هذه الاناث التی تلد غیر مجری العرف و العاده کالانسان یولد ناقصا اوزائدا اصبعا و یکون المولود مشوها مبدل الخلق ، فجعلوا هذا دلیلا علی ان کون الاشیاء لیس بعمد و تقدیر بل بالعرض کیف ما

اتفق ان يكون .

و قد كان ارسطا طاليس رد عليهم فقال : ان الذى يكون بالعرض و الاتفاق انما هو شى ياتى فى الفرط مره لاعراض تعرض للطبيعه فتزيلها عن سبيلها و ليس بمنزله الامور الطبيعيه الجاربه على شكل واحد جريا دائما متتابعا الخ . (٤١)

و شيخ رئيس ابو على ، در فصل چهاردهم مقاله اولى از طبيعيات شفاء (٤٢) در رد و نقض حجج قايلين به بخت و اتفاق همين سبك و شيوه ارسطو را پيش گرفته است كه بالعرض و بالاتفاق يكبار است نه دايمى .

محيى الدين عربى را در فصل محمدى صلى الله عليه و آله و صالحى عليه السلام فصوص الحكم كلامى در غايت جودت است كه اساس انتاج در تعلمى و تكوين تثليث است . و تثليث در معنويات ، كه مراد تعليم است اصغر و اوسط و اكبر دليل است .

يعنى يك حكم در تكوين و تعليم سرريان دارد كه عوالم را با يكديگر تطابق و محاكات است . فافهم .

امت وسط حق هر ذيق را ايفاء فرموده اند كه هم حواس را شبكه اصطياى مى دانند و هم هر يك از قواى باطنه را، كه هر يك را در كارش مى گمارند، و عقل نظرى را نيز مستنبت مى شناسند، و بر عقل عملى هم تعطيل روا نمى دارند، و فوق طور عقل را هم فوق همه مراحل مى بينند، و انسان را از مرتبه نازله اش كه بدن اوست تا مقام فوق تجردش يك هويت وحدانى احدى ممتد مدرك به ادراك گوناگون مرموز مى يابند، و برهان قائم بر مبنای قويم و منتظم

از مقدمات صحیح را در انتاجش عاصم و معصوم می دانند؛ و چنانکه علوم کسبی را ذو مراتب یافته اند، معارف کشفی را نیز ذو درجات شناخته اند که آخرین مراتب نهائی آن به وحی الهی منتهی می گردد که میزان قسط جمیع علوم و افکار و آراء و مکاشفات است؛ و تمامت درس و بحث و تعلم و فکر و حد و رسم و سیر و سلوک و برهان و عرفان و غیرها، همه را، معادات می دانند و مفیض علی الاطلاق و واهب صور - حق سبحانه - را، که والله من ورائهم محیط.

آری، در راه کسب معارف، هم منطق و برهان می یابد و هم شهود و عرفان.

برهان و عرفان توامان اند که از يك پستان شیر می خورند. اگر مقدمات برهان صحیح باشند، در رای خود معصوم اند و هر حکمی که کرده اند حجت . بلی، حافظ گوید:

خود هرچه نقد کایناتست

چه سنجد پیش عشق کیمیا کار

گفتاری از شیخ رئیس و مولی صدرا در تایید تمسک بر برهان

این بحث را به نقل گفتاری از شیخ رئیس و مولی صدرا رضی عنه الله در تایید

تمسک به برهان ، که خواص را به کار آید، خاتم می دهیم .

شیخ در شفا فرماید:

لقد رأينا و شاهدنا في زماننا قوما كانوا يتظاهرون اولا بالحكمة و يقولون بها و

يدعون الناس اليها و درجتهم فيها سافله . فلما عرفناهم انهم مقصرون و ظهر

حالتهم انكروا ان يكون للحكمة حقيقه و للفلسفه فائده و كثير منهم لمالم يمكنهم ان

ينسب الى صريح الجهل و يدعى بطلان الفلسفه من الاصل و ان ينسلخ كل

الانسلاخ عن المعرفه و العقل ، قصد المشائين بالتلب و كتب المنطق بالتابين

عليها بالعيب ، فاهوم ان الفلسفه افلاطونيه و ان الحكمة سقراطيه و ان الدرايه

ليست الا عند القدماء من الا وائل و الفيثاغوريين من الفلاسفه .

و كثير منهم قال : ان الفلسفه و ان كان له حقيقه ما فلا جدوى في تعلمها و ان

النفس الانسانيه كالبهيمة باطله و لا جدوى للحكمه في العاجله و لا الاجله . و من

احب ان يعتقد فيه انه حكيم و سقطت قوته عن ادراك الحكمه لم يجد عن اعتناق

صناعه المغالطه و من هيينا يبحث المغالطه التي عن قصد و ربما كانت عن

ضلاله .

خلاصه مفاد گفتار جناب شيخ بزرگوار در عبارت فوق این است که منکرین

حکمت و فلسفه ، از راه قصور عقل و نظر و درایتشان ، منکر شده اند. و

ترجمت گفتارش اینکه :

در زمان خود گروهی را دیدیم و مشاهده نمودیم که نخست تظاهر به حکمت می نمودند و قایل بدان بودند و مردم را به حکمت دعوت می کردند و حال اینکه پایه شان در حکمت پایین بود. پس چون به قصورشان آشنا شدیم و حالشان آشکار شد، انکار کردند که حکمت را حقیقتی و فلسفه را فایده‌ی باشد. و بسیاری از آنان را چون ممکن نبود که خود را از معرفت و عقل بکلی منسلخ نمایند، آهنگ بدگویی به مشاء و عیبجویی به کتب منطق نمودند؛ پس چنین ایهام کرده اند که فلسفه افلاطونی و حکمت سقراطی است و درایت جز نزد قدمای پیشین و فلاسفه فیثاغورثی نیست. و بسیاری از آنان چنین گفته اند: هر چند فلسفه بلکی بی حقیقت نیست و اندک حقیقتی دارد، در فرا گرفتن آن بهره ای نیست که نه بکار امروز آید و نه بکار فردا؛ زیرا که نفس انسانی مانند جان بهیمه تباه شدنی است، دیگر رنج در تعلم را چه سود.

و کسی که دوست دارد دیگران در حق او اعتقاد داشته باشند که او حکیم است و حال این که قوه او از ادراک حکمت ساقط است، چاره جز اینکه دست در گردن صناعت مغالطه افکند ندارد. و از این جاست که از روی قصد، بحث از مغالطه می کند؛ و چه بسا که از روی گمراهی، تا خویشتن را در نزد مردم حکیم جلوه دهد.

این بود ترجمه گفتار آنجناب. آنکه در آخر فرمود کسی که دوست دارد دیگران او را حکیم بدانند دست به گردن مغالطه می اندازد، نکته ای بسیار ارزشمند است. نعوذبالله من شرور و سیئات اعمالنا.

عبارت یاد شده شفاء را متاعله سبزواری در شرح اسماء نقل فرموده است و مطالبی مفید عنوان کرده است ؛ به آن رجوع شود. (۴۳)

شیخ بزرگوار ابن سینا، در تصلب به عقیده اش ، مکرر در کتبش فرموده است ، **ان من تعودان یصرق من غیر دلیل فقد انسلخ عن الفطره الانسانیه .** یعنی هر کسی عادت کرده است بدون دلیل تصدیق کند، تاز فطرت انسانی به در شده است .

شرح حال شیخ بخصوص برخی از اشعارش ، حاکی است که مورد طعن و ایذاء و جرح لسان امثلا گروه یاد شده قرار گرفته است ؛ چنانکه ابن ابی اصیعه در کتاب عیون الانباء فی طبقات الاطباء. (۴۴) این ابیات را از شیخ نقل کرده است :

عجا لقوم یحسدون فضائلی

ما بین غیابی الی عدالی

عتلوا علی فضلی و نموا حکمتی

واستوجشوا من نقصهم و کمالی

انی وکیده‌م و ما عتبوا به

کالطود یحقر نطحه الاءوعال

و ادا الفتی عرف الرشاد لنفسه

هانت علیه ملامه الجهال

ترجمه : عجب از گروهی که بدخواه فضایل من اند، مرا عیب و نکوهش می کنند.

بر فضل من خشم می گیرند و حکمت ما را مذمت می کنند، از نقص خود در وحشت اند و از کمال من .

همانا که مثل من در برابر بدسگالی و خشم آنان مثل آن کوه بزرگی است که شاخ زدن بزهای کوهی را به خود ناچیز می شمارد.

هرگاه جوانمرد نیکوخوی رشاد خویش را شناخت سرزنش نادان بر وی سبک می شود.

مکتوب جناب میر داماد به یکی از اهل عصرش

بی لطف نیست که به مناسبت پیش آمدن سخن ، مکتوب جناب میرداماد به یکی از اهل یا نااهل زمانش عنوان شود. این نامه در فوائد رضویه مرحوم محدث قمی نیز نقل شده است (۴۵) و صورتش این است :

رحم الله امرء عرف قدره و لم یبعد طوره نهایت مرتبه بیحیایی است که نفوس معطله و هویات هیولانیه در برابر عقول مقدسه و جواهر قادسه به لاف و گزاف و دعوی بیمعنی برخیزند. این مقدار شعور باید داشت که سخن من فهمیدن دقیقه و بلوغ به مراتب عالیه کار هر قاصرالمدرکی ، و پیشه هر قلییل البضاعتی نیست ؛ فلامحاله مجادله با من در مقامات علمیه از بابت قصور طبیعت خواهد بود نه از بابت دقتا طبیعت ، مثنی خفاش هعمت ، که احساس محسوسات را عرش المعرفت داتش و اقصی الکیمال اداراک شمندند (واقصی الکیمال هنر شمندند خ ل)، با زرده ملکوتیین ، که مسیر آفتاب تعقلشان بر مدئارات انوار علم قدسی باشد، لاف تکافؤ زنند و دعوت مخاصمت کنند شایسته نباشد (مخاصمت کنند روا نبود خ ل) و در خور نیفتند و لیکن مشاکسه وهم با عقل و معارضه باطل لاحق و کشاکش ظلمت با نور بدعتی است نه امروزی و منکری است نه حادث . و الی الله الممشتکی والسلام علی من اتبع الهدی .

خود را به من ارحصم بسنجد عجبی نیست

چون جای به پهلوی وجودست عدم را

و اذا انتك مذمتی من ناقص

فهی الشهاده لی بانی کامل

خاقانی آن کان که طریق تو می روند

زاغند و زاغ را روش کبک آرزوست

بس طفل کارزوی ترازوی زر کند

نارنج از آن خرد که ترازو کند ز پوست

گیرم که مارچوبه کند تن بشکل مار

کو زهر بهر دشمن و کو مهره بهر دوست

تبصره از آنکه جناب شیخ فرمود: **قصد المشائین بالثلب ... و ان الدرايه ليست الا عند القدماء الاوائل** ، راقم حدس می زند که این همان مطلبی باشد در وحدت شخصی وجود که عارفان اهل تحقیق بدان رفته اند، و قول به تشکیک وجود و تباین را، بدان نحو که از ظاهر قول مشاء مستفاد است ، انکار دارند. و همین قائلان به وحدت شخصیه وجود می گویند: محققین از قدمای مشاء در اعتقاد به توحید بر همین مبنای قویم عارفان اهل تحقیق بوده اند؛ و متاخرین از مشاء قائل به تشکیک و تباین شده اند، چنانکه صائن الدین علی بن ترکه در چند جای تمهید القواعد بدان تصریح نموده است که **ذهب المتأخرون من المشائین الی ان الحقیقه الواجبه هی الطبیعه الخاصه التی هی فرد من افراد الوجود المطلق و مقابل للوجودات الخاصه الممكنه الخ** . ما این حدس را سخت راسخ و ثاقب و مصیب می بینیم و در رساله انه الحق ، بخصوص در رساله وحدت ، از دیدگاه عارف و حکیم بتفصیل و مستوفی در این موضوع توحیدی بحث نموده ایم ، چنانکه ما را از ورود بحث آن در اینجا بی نیاز گردانیده است . و کلمات دیگر جناب شیخ در موارد دیگر شفاء، در رد آراء عارفان ، نیز موید گفتار ماست .

فتبصر .

و آنکه فرمود: نخست تظاهر به حکمت می نمودند الخ ، آری آنان ابتداء به ممشای متاخرین از مشاء بودند و چون توحید آنان را تنزیهی عین تشبیه یافتند و همچنین در امهات مسائل حکمیه متعالیه آرای آنان را ناتمام دیدند، مستبصر شدند و به قول حق قایل شدند، چنانکه خود شیخ رئیس در مساله اتحاد عاقل به

معقول و مساله مجرد برزخی خیال و مساله مجرد برزخی نفوس حیوانات عجم ،
که هر يك را در جای مربوط به خودش عنوان کرده ایم و در آن بحث نموده
ایم .

اما کلام مولی صدراء در تایید تمسک به برهان اینکه آن جناب در مفاتیح الغیب
و اسرار الایات ، در احکام و اقسام علم شریف میزان ، در موازین علوم و
عقاید بحث نموده است و در اسرار الایات فرماید:

موازین پنجگانه علوم و عقاید

اعلم ان الموازین الواردة فی القرآن فی الاصل ثلاثه : میزان التعادل و میزان
التلازم و میزان التعاند. لكن میزان التعادل ينقسم الى ثلاثه اقسام : الاکبر و
الاوسط و الاصغر فیصیر الجميع خمسہ ؛ و تفاصيلها و بیان کل منها و کیفیه
استنباطها من القرآن المجید مذکورہ هناك .

الاول میزان الاکبر من موازین التعادل ؛ و هو میزان الخلیل علیه السلام و قد
استعمله مع نمرود؛ و هو کما حکى الله تعالى بقوله : قال ربى الذى يحيى و
يميت الى قوله : فبهت الذى كفر. ^(٤٦) و قد انثى الله عليه عليه السلام فى

استعماله لهذا میزان قال : و تلك حجتنا آتيناها ابراهيم على قومہ نرفع درجات
من نشاء ان ربك حكيم عليم . ^(٤٧) فان فى حجه الثانیه التى بها صار نمرود
مبهوتا لانه ادركها ولم يبلغ دركه الى الحجه الاولى اصلين اذ مدار القرآن على
الحذف و الايجاز.

و کمال صورہ هذا میزان ان يقال کل من قدر على اطلاق الشمس من المشرق

هو الاله فهذا احد الاصلين ، و الهى هو القادر على اطلاعها، الاصل الاخر، فلزم من مجموعهما ان الهى هو الاله دونك يا نمرود. و الاصل الاول مقدمه ضروريه متفق عليها، و الثانى من المشاهدات . و يلزم منهما النتيجة فكل حجه صورتها هذه الصوره وصح فيها اصلا ان كان حكمها فى لزوم النتيجة المناسبه هذا الحكم اذلا دخل لخصوص المثال . فاذا جردنا روح الميزانيه عن خصوصيه المثال نستعملها فى اى موضع اردنا كما ياخذ الناس معيارا صحيحا و صنجه معروفه فيزنون الذهب و الفضة و غيرهما بتلك الصنجه المعروفه .

الثانى الميزان الاوسط؛ فهو ايضا واضعه الله ، و مستعمله الاول الخليل عليه السلام حيث قال : لا احب الافلين .^(٤٨) و كمال صورته ان القمر آفل ، و الاله ليس بافل ، فالقمر ليس باله فاما حد هذا الميزان و روحه فهو ان كل شيئين وصف احدهما بوصف يسلب عن الاخر فهما متبائنان .

الثالث الميزان الاصغر؛ فهو ايضا من الله تعالى حيث علم نبيه محمدا صلى الله عليه و آله فى القرآن و هو قوله : و ما قدروا الله حق قدره ان قالوا ما انزل الله على بشر من شى الايه .^(٤٩) و وجه الوزن به ان يقال : قولهم بنفى انزال الوحي على البشر قول باطل للازدواج بين اصلين احدهما ان موسى عليه السلام و عيسى عليه السلام بشر: و الثانى انه انزل عليهما الكتاب فيبطل الدعوى العامه بانه لا ينزل الكتاب على بشر اصلا.

الرابع ميزان التلازم ؛ و هو مستفاد من قوله تعالى : لو كان فيهما آلهه الا الله لفسدتا .^(٥٠) و كذا من قوله تعالى : لو كان هولاء آلهه ماوردوها^(٥١) ... و اما

حد الميزان و روحه فهو ان من علم لزوم امر الاخر و علم وجود الملزوم يعلم منه وجود اللازم . و كذا لو علم نفي اللازم يعلم منه نفي الملزوم . و اما الاستعلام من وجود اللازم على وجود الملزوم او من نفي الملزوم فهو يلحق بموازن الشيطان .

الخامس ميزان التعاند؛ اما موضعه من القرآن فهو في قوله تعالى تعليما لنبيه صلى الله عليه و آله : قل من يرزقكم من السموات و الارض قل الله و انا او اياكم لعلى هدى اوفى ضلال مبين .^(٥٢) ففيه اضمار الاصل الاخر لا محاله اذ ليس الغرض منه ثبوت التسويه بينه و بينهم و هو انه معلوم انا لسنا في ضلال ؛ فيعلم من ازدواج هذين الاصلين نتيجته ضروريه و هي انكم في ضلال . و اما حد الميزان و عياره فكل ما انقسم الى قسمين متبائنين فيلزم من ثبوت احدهما نفي الاخر و بالعكس لكن بشرط ان تكون القسمه حاصره لا منتشره فالوزن بالقسمه الغير المنحصره وزن الشيطان .

فهذه هي الموازين المستخرجه من القرآن ، و هي بالحقيقه سلايم العروج الى عالم السماء بل الى معرفه خالق الارض و السماء و هذه الاصول المذكوره فيها هي درجات السلايم .

تبصره موازين پنجگانه ياد شده به همين عبارات صدر المتالهين در اسرار الايات را متاله سبزواری در شرح اسماء نقل کرده است^(٥٣) و در آغاز آن گفته است و قد قسم صدر المتالهين قدس سره في مفاتيح الغيب و اسرار الايات موافقا لبعض حکماء الاسلام خمسہ اقسام . و اين بعض حکماء اسلام را در ديپاچه

منطق منظومه به نام لئالی منتظمه به همین تعبیر یاد کرده است و موازین پنجگانه فوق را به نظم درآورده است و عبارت نظم و نثرش این است :

هذا هو القسطاس مستقيما

و يوزن الدين به قويا

تلازم تعاند تعادل

من اصغر اوسط اكبر جلى

در شرح فرماید:

قولنا تلازم اشاره الى الصطلاح بعض حکماء الاسلام فى تاويل كلام الله و تفسيره فعبر عن الاستثنائى الاتصالى و الانفصالى بميزان التلازم و ميزان التعاند، و عن الاقترانى بميزان التعادل ، و عن الاشكال الثلاثه بموازين التعادل الاكبر و الاوسط و الاصغر، و عن الكل بالموازين الخمسه .

این بعض حکماء اسلام ابو حامد غزالی است که مانند شیخ سهروردی اشراقی تغییر اصطلاح داده است . غزالی در چند جای کتابش به نام محك النظر در

منطق تصریح نموده است که اصطلاحات متداول در علم منطق را تغییر به اصطلاحات خاصی داده است . و غرضش از تغییر این بود که الفاضی مانوس در نزد متشرعه ، جایگزین آن اصطلاحات متداول منطقی گردد، که از این راه ، پندار بدبینی که به علم منطق روی آورده بود حتی گفته اند من تمنطق تزندق برداشته شود و علم منطق مکانت و مرتبت خود را از دست ندهد.

القرآن مادبه الله (قرآن سفره خدا است)

ان هذا القرآن مادبه الله فتعلموا مادبته ما استطعتم ، و ان اصغر البيوت لبیت

(الجوف - خ ل) اصغر من كتاب الله رسول خاتم صلی الله علیه و آله .

قرآن سفره رحمت رحیمیه الهیه است که فقط برای انسان گسترده شده است . طعام این سفره غذای انسان است که به ارتزاق آن متخلق به اخلاق ربوبی می گردد، و متصف به صفات ملکوتی می شود و مدینه فاضله تحصیل می کند. و هیچ کس از کنار این سفره بی بهره بر نمی خیزد.

به حکم محکم منطق وحی غرض از ارسال رسل و انزال کتب دو اصل اصیل

تعلیم و تربیت است . هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم یتلوا علیهم آیاته و

یزکیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمه و ان کانوا من قبل لفی ضلال مبین . (۵۴)

تزکیه همان تادیب و تربیت است که نفوس انسانی از رذایل اخلاق و اجتماع

بشری از فواحش اعمال تطهیر شود تا به تزکیه نفوس و تعلیم کتاب و حکمت

صاحب مدینه فاضله گردند.

در هزار و یک نکتہ ، که یکی از آثار قلمی نگارنده است ، نکتہ ای در سمت

مقدس تعلیم و تربیت است که نقل آن را در این مقام شایسته می بینیم و آن اینکه :

نکته سمت مقدس تعلیم و تربیت سیرت حسنه سفرای الهی است که برای تشکیل مدینه فاضله و اعتلای نفوس به فهم معارف ملکوتی و ارتقای عقول به معارج قدس ربوبی مبعوث شده اند. آنچنانکه در حالات خاص خودشان ، در مقام دعا از خداوند سبحان ، ارسال معلم ربانی را برای تزکیت و تعلیم انسانها مسألت می نمودند. این دعای حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام است که در قرآن کریم آمده است : ربنا و ابعث فیهم رسولا منهم یتلوا علیهم آیاتک و یعلمهم الکتاب و الحکمه و یرزقهم انک انت العزیز الحکیم . (۵۵) و حق تعالی در استجابت دعایش فرموده است : کما ارسلنا فیکم رسولا منکم یتلوا علیکم آیاتنا و یرزقکم و یعلمکم الکتاب و الحکمه و یعلمکم مالم تکنوا تعلمون . (۵۶)

و نیز فرمود: هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم یتلوا علیهم آیاته و یرزقهم و یعلمهم الکتاب و الحکمه و ان کانوا من قبل لفی ضلال مبین . (۵۷)

انسان اگر گرفتار رهن و اهریمن نشود، به وفق اقتضای طلب غریزی و جبلی خود، که ابد و سعادت ابدی خود را طالب است ، همه حرف و صنایع و تمام احوال و اطوار شئون زندگی خود را برای استکمال و تکمیل است ، سرمایه سعادت و وظیفه انسان معرفی کرده است و سوره مبارکه عصر را به این دو اصل اختصاص داده است ؛ و به کلام رفیع استاد علامه طباطبائی در المیزان : تلخص السوره جمیع المعارف القرآنیه و تجمع شتات مقاصد القرآن فی اوجز

بیان . و خواجه نصیر الدین طوسی را در تفسیر آن ، بیانی موجز و مفید است

که نقل آن در این مقام بسی شایسته است و تمامی آن این است :

تفسیر سوره عصر به بیان محقق خواجه نصیر الدین طوسی

بسم الله الرحمن الرحيم و العصر ان الانسان لفي خسر - ای الاشتغال بالامور
الطبيعيه و الاستغراق بالنفوس البهيميه - الا الذين آمنوا - ای الكاملين في القوه
النظريه - و عملوا الصالحات - ای الكاملين في القوه العمليه - و تواصلوا بالحق
- ای الذين يكملون عقول الخلائق بالمعارف النظريه - و تواصلوا بالصبر - ای
الذين يكملون اخلاق الخلائق و يهذبونها .

یعنی سوگند به عصر که انسان بر اثر اشتغال به امور طبیعی و استغراق در
نفوس بهیمی در زیانکاری است مگر کسانی که در دو قوه نظری و عملی کامل
شده اند و به معارف نظری مکمل عقول خلائق اند و اخلاقشان را تکمیل و
تهذیب می نمایند.

والسلام./